

اکتبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۶۷ پنجشنبه ۵ آبان ۱۳۸۴ - ۲۳ رمضان ۱۴۲۶ - ۲۷

سایه روشن های بهائیت - ۱

تبارشناسی بهائیت

اشاره:

اندیشه های بابیت و بهائیت از جمله فرقه های مذهبی هستند که توسط استعمارگران در جهت ایجاد انحراف در اندیشه های اصیل و ناب اسلامی و مبارزه با نهاد مرجعیت و روحانیت که همواره سرستیز با استیلا و سلطه بیگانگان و اجانب بر سرزمین، مقدرات و سرنوشت مسلمین در جامعه اسلامی ایران داشته اند، به وجود آمده اند. اندیشه ها و عملکرد پیروان فرقه های بابیت و بهائیت برخلاف ادعاها و ظاهرسازی های حق به جانب و هیاهوهای تبلیغاتی گوناگون، از آغاز تا به امروز، همواره در جهت خدمت به استعمارگران برای نیل به اهداف شوم و شیطانی شان، در جوامع اسلامی به ویژه جامعه ایرانی بوده است. اسناد و شواهد تاریخی و غیرقابل تردید بی شماری دال بر این حقیقت وجود دارد.

البته یکی از رسالت ها و وظایف اساسی نهادها و سازمان هایی که به گونه ای به این اسناد و مدارک دسترسی دارند همین است که این قبیل اسناد و شواهد را برای تنویر افکار عمومی و خنثی ساختن تبلیغات پریاهو و ظاهرسازی ها و جعل واقعیات توسط این قبیل جریانات سیاسی و فرقه های شبه مذهبی وابسته چاپ و منتشر سازند.

تألیف و انتشار این اثر، تلاشی است در جهت افشای ماهیت ضد دینی و ضد ملی فرقه شبه مذهبی و در عین حال شدیداً سیاسی و ضد البته استعماری بهائیت در ایران. دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان صمیمانه از همکاری پژوهشگران و اندیشمندان آگاه و متعهد جهت ارائه پیشنهادات سازنده، انجام و تألیف و تکمیل پژوهش هایی از این دست استقبال می نماید. دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان

بخش اول: تاریخچه پیدایش فرقه

جای پای روس و انگلیس

فتنه «باب و بها» از توطئه های مهمی است که از اواسط دوره قاجاریه با هدف آسیب رساندن به اسلام و خصوصاً تشیع از سوی کانونهای استعماری طراحی شد و در مسیر تداوم حیات سیاه و تباهاش همواره در کنار دشمنان اسلام، در صدد ضربه زدن به این دین مبین و از بین بردن خصلت های ضد استکباری و ظلم ستیز آن بود

و در يك كلام هدف طراحان اين فتنه، تلاش براي شكستن كيان و اقتدار ملي ايرانيان كه از زمان صفويان حول محور تشيع پديد آمده و منافع قدرت هاي استكباري و استعماري را تهديد مي كرد، بود. نخستين گروههاي خارجي و عناصري كه با هدفهاي استعماري پا به سرزمين ايران گذاشتند، جامعه ايران را جامعه اي مستحکم و يكدست در سايه اتحاد عقيدتي و باورهاي اسلامي يافتند و پس از دهها سال آمد و رفت و مطالعه و رايزني به اين نتيجه رسيدند كه براي نفوذ در اين جامعه و كشاندن ايران به جاده استعمار و استثمار، چاره اي جز ايجاد اختلاف در عقايد ديني مردم و تقسيم اين رودخانه خروشان به جويبارهاي كوچك و كم رمق و بي اهميت ندارند. به همين سبب تلاش در راه تضعيف بنیان هاي اعتقادي مردم ايران و ايجاد اختلاف در میان آنان را در دستور کار خود قرار دادند.

بر اساس همين درك و احساس نياز بود كه مشاهده مي كنيم دولت انگلستان به عنوان قدرت طراز اول و مسلط استعماري آن روزگار، براي نفوذ در سرزمين هاي اسلامي بويژه ايران، طرح و برنامه اي مفصل تدارك مي بيند و براي ايجاد شكاف در بافت اعتقادي مردم مسلمان و شيعه مذهب ايران بودجه هنگفتي در نظر مي گيرد و نايب السلطنه و فرمانرواي هندوستان اعلام مي كند كه غازي حيدرالدین پادشاه «صوبه اود» و فرمانفرماي «لكنهو» تمام مايملك و دارايي خود را وقف مراكز ديني شيعيان جهان كرده است تا درآمد حاصله از آن در هر سال صرف امور معيشتي و تحصيل علوم ديني طلاب شيعه مذهب شود. (۱)

از همين زمان شعبه ويژه امور ديني و اوقاف در كنسولگري هاي انگليس در شهرهاي ايران، بويژه شهرهاي مذهبي نظير مشهد و قم و شيراز و نيز در شهرهاي عراق و بين النهرين مانند شهرهاي كربلا و نجف و سامره آغاز به كار كرد. در اين شعبه هاي نوپياد كه زير نظر سفارت بریتانیای کبیر در تهران اداره مي شدند، چندين كارشناس امور ديني عضو وزارت مستعمرات انگلستان - كه به زبانهاي فارسي و عربي تسلط كامل داشتند - مشغول به كار گرديدند. ديپلمات هايي كه در اين شعبه ها فعاليت مي كردند، ظاهراً صاحب عنوان و مقام «ديبر» بودند. اينان اطلاعات فراواني پيرامون اديان و مذاهب داشتند و در هر شهر، عوامل و جاسوسان مخصوصي با اين «ديبران اديان» در ارتباط بودند و با بودجه مخصوصي كه دولت انگلستان به نام «موقوفه صوبه اود» در اختيار آنان گذاشته بود، در فعاليت هاي مذهبي و اسلامي مردم اخلاص مي كردند. سر آرتور هاردینگ ديپلمات معروف و سفير وقت دولت انگلستان در ايران، اين بودجه را به يك اهرم قدرتمند تشبيه مي نمايد و مي نويسد:

«اختيار تقسيم وجوه موقوفه صوبه اود در دست هاي من مانند اهرمي بود كه با آن مي توانستم همه چيز را در ايران و در بين النهرين بلند كنم و هر مشكلي را حل و تصفيه نمايم. . .» (۲)

سياستمداران و دولتمردان انگليسي كه در آن ايام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمي كرد، كينه اي آشتي ناپذير با اسلام و مسلمانان داشتند و آنها را سد راه تسلط خود بر ملل و سرزمين هاي مشرق زمين مي دانستند؛ تا جايي كه لرد گلاستون نخست وزير انگلستان در يكي از جلسات پارلمان اين کشور به پشت تريبون رفت و در حالي كه قرآن

کریم را بر سر دست بلند کرده بود خطاب به نمایندگان گفت: «تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان درباره آنان بر نمی آید و ما نمی توانیم بر آنها حکومت کنیم.»

به همین دلیل بود که اساس سیاست انگلستان در کشورها و سرزمین های اسلامی بر پایه ایجاد تفرقه و اخلاف در بین مردم و فرقه ها و مذاهب قرار گرفت و «شعبه اموراتیان» در سفارتخانه های بریتانیا در کشورها و شهرهای اسلامی به وجود آمد و دولتمردان انگلیسی مبارزه با اسلام و ایجاد اختلاف بین مسلمانان و پیروان مذاهب مختلف اسلامی را در دستور کار خود قرار دادند و در این میان بیش از همه برای ایجاد اختلاف در بین شیعیان برنامه ریزی کردند. انگلیسی ها که از همان ابتدای ورود به ایران در زمان صفویه، شیعه را سد راه وصول به اهداف استعمارگرانه خود یافته بودند، در اندیشه تضعیف باورهای اسلامی و اعتقادات ضد سلطه بیگانه مردم شیعه مذهب ایران بودند و با هدف تضعیف قدرت نظامی و اقتصادی شیعیان، همواره سلاطین عثمانی را به جنگ با ایران و درگیری و نبرد خونین با پادشاهان شیعه مذهب صفوی تشویق می کردند.

براین اساس، یکی از محورهای عمده تلاش های کارگزاران استعماری و مأموران و دبیرهای شعبه ادیان وزارت مستعمرات و نیمه مستعمرات و مستملکات دولت انگلستان، پیدا کردن، تشویق و پشتیبانی و حمایت از مدعیان مهدویت - به عنوان یکی از اصول اعتقادی شیعه - با هدف ایجاد تشتت و پریشانی و چنددستگی در میان مسلمین شد. این حرکت در ایران که در همسایگی هندوستان، یعنی بزرگترین و زرخیزترین مستعمره بریتانیا قرار داشت، واجد ویژگی و اهمیت خاص بود. این نکته قابل تعمق و اندیشه است که تنها در فاصله زمانی پنجاه سال چندین مدعی مهدویت در سرزمین های اسلامی پیدا شدند که به شهادت اسناد و مدارک تاریخی همگی و بدون استثناً از حمایت دولت انگلستان برخوردار بودند و به شهادت همان اسناد تاریخی سه تن از این مدعیان مهدویت، ایرانی و عبارت بودند از میرزا سیدعلی محمد شیرازی (باب) و میرزا حسینعلی نورکجوری (بهاء الله) و میرزا یحیی صبح ازل؛ که «سیدعلی محمد شیرازی» فتنه بایگري را در ایران پدید آورد و موجب خونریزی و کشتار در ایران شد و «میرزا حسینعلی نوری» فرقه ضاله بهائیت را ایجاد کرد که آن هم باعث صدمات جبران ناپذیری به مردم این آب و خاک گردید و «میرزا یحیی صبح ازل» هم فرقه ازلیگري را ایجاد کرد.

فتنه «بایگري» و «بهائیکري» و «ازلیگري» همگی از آشخور «شیخیگري» و اندیشه های شیخ احمد احسائي (۳) سیراب می شوند. براساس مدارک موجود، مأموران دولت انگلستان مدت ها پیش از آن که سیدعلی محمد شیرازی (باب) ادعای خویش را مطرح سازد او را زیر نظر داشتند و همواره گزارش فعالیت های وی و پیروانش را به لندن می فرستادند. برابر سند موجود در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس، به تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ که يك مأمور ناشناس انگلیسی از تهران به لندن ارسال داشته، چنین آمده است:

«جناب لرد پالمستون برحسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارد شرحی درباره مسلک جدید «باب» را لفاً ارسال دارم. مطالب ضمیمه را یکی از پیروان «باب» به من داد و من تردیدی در صحت آن ندارم. . . در يك

جمله، این [در شمار] ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می شود.
افتخار دارم که منقادترین چاکر ناچیز شما باشم.
امضا ناخوانا. «(۴)»

- ۱- خان ملك ساساني، دست پنهان سياست انگليس در ايران، به نقل از كتاب حقوق بگيران انگليس در ايران، اثر اسماعيل رئين، صص ۹۷-۱۱۲
- ۲- سرآرتور هاردینگ، يك ديپلمات در شرق، ص ۳۳۴
- ۳- شيخ احمد احسائي متولد ۱۱۷۰ و متوفي ۱۲۴۲ ه ق، مؤسس فرقه شيخيه، به علت انحرافات فكري و خطاهاي اعتقادي كه با موازين و اصول مقبول توحيد و امام شناسي و معاد و ديگر معتقدات اسلام تطبيق نداشت از جامعه روحانيت و مردم شيعه طرد شد و فقهاي بزرگ زمانش مانند شيخ محمد حسن صاحب «جواهر كلام» و سيد ابراهيم قزويني صاحب «ضوابط الاصول» و شريف العلماء مازندراني و... او را تكفير نمودند شيخ احمد در بخشي از آراء و عقايد خود از حروفيان و نقطويان و عدديان و غلايه و متصوفه تأسي جست. بيشترين نظرات كفرآمیز و تكفير برانگيز او اقتباس شده اي از نوشته هاي حافظ رجب برسي حلي (كه در اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن نهم هجري مي زیست) و از نوشته هاي قاضي سعيد الدين قمي (متوفي اواخر قرن يازدهم هجري) مي باشد. حافظ رجب نيز به نوبه خود تحت تأثير آراء سيد شاه فضل الله نعيمی شيرواني كه به «فضل حروفي» معروف و مؤسس فرقه «حروفيه» قرار داشت و اوست كه چند قرن قبل از بهار و باب، خود را «محل حلول الوهيت» و خود را خدای مجسم و مجسد و هيكل اعلي دانسته است! و بر اثر انحراف فكري و اعتقادي از اسلام، به فتواي محكمه شرع و فقها به مرگ محكوم شد. بعضي از آثار فضل حروفي به وسيله مستشرقين به مغرض براي ضربه زدن به اسلام به نام «نمونه هايي از قرآن و اسلام» انتشار يافته است. بخش عمده شيوه حروفيان از بعضي فرقه هاي يهودي كه به «كاباليستها» يا «جمليون» معروفند، اقتباس شده است. «كابالا» اسم يك جنبش صوفيانه و شبه عرفاني يهود است.
- (يحيي نوري، خاتميت پيامبر اسلام و ابطال تحليلي بابيگري، بهائىگري، قاديانيگري، صص ۴۲ و ۴۳).
- ۴- اسناد وزارت امور خارجه انگليس، پرونده شماره ۳۷۹ - ۰۶ - ۲۵۱ و FO، به نقل از كتاب حقوق بگيران انگليس در ايران، تأليف اسماعيل رئين، ص ۱۱۲.

شنبه ۷ آبان ۱۳۸۴ - ۲۵ رمضان ۱۴۲۶ - ۲۹ اکتبر ۲۰۰۵ سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۶۸

سایه روشن های بهائیت - ۲

«باب» در مکتب یهودیان

«باب» کیست؟

سیدعلی محمد شیرازی بنیانگذار فرقه ضالیه «بابیه» در محرم ۲۳۵ قمری در شهر شیراز به دنیا آمد. پدرش رضا و مادرش فاطمه بیگم و بنابه قولی خدیجه بیگم نام داشت. خواندن و نوشتن را به شیوه معمول زمانه خویش در شیراز آغاز کرد. هنوز کودک بود که پدرش را از دست داد، به همین سبب روانه بندر بوشهر شد و تحت کفالت دایی اش قرار گرفت و مدتی را نزد یک مکتب دار که از پیروان فرقه «شیخیه» بود، به کار آموختن پرداخت. و چون به سن رشد و بلوغ رسید در کنار دایی خود به کسب و کار در «کمپانی ساسون» که سهام و مالکیت آن متعلق به یکی از کلان سرمایه داران یهودی بغداد بود و در بندر بوشهر و بمبئی هندوستان به کار تجارت تریاک اشتغال داشت، پرداخت. وظیفه سیدعلی محمد در آغاز این همکاری، انجام کار بسیار دشوار «تریاک مالی» بود. او وظیفه داشت تا هر روز بیش از ده ساعت در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر و اکثراً بر روی بام کاروانسرای که به عنوان انبار نگهداری و محل ذخیره تریاک، در اختیار و تملک کمپانی یهودی «ساسون» بود، تریاک های خام را که به صورت مایع در خمیره و کوزه های بزرگ قرار داشت، بر روی تخته ای مخصوص ریخته و با کاردک فلزی ویژه این کار، ساعت ها آن را به بالا و پایین می کشید و مالش می داد تا کم کم این مایع در مجاورت هوا و مالش دادن، تبدیل به گلوله ها و حجم های سفت و فشرده تریاک شود. سپس آنها را به صورت «لول» های ۲۰ گرمی در می آورد تا به دفتر تجارتخانه «ساسون» در بمبئی هندوستان ارسال شود و در راستای سیاست استعماری انگلیس، در منطقه آسیای جنوب شرقی، بویژه چین، با قیمتی در حد رایگان بین مردم بومی آن مناطق توزیع گردد. خاندان معروف نمازی شیراز از عوامل توزیع اینگونه تریاک ها در منطقه چین بودند و ثروت سرشار خود را از رهگذر تریاک های مجانی که از یهودیان می گرفتند و در منطقه توزیع می کردند، به دست آوردند.

بسیاری از کارشناسان بر این عقیده اند که حداقل روزی ده ساعت کار در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر به مشاعر «سیدعلی محمد شیرازی» آسیب رسانده و از او موجودی «مالیخولیایی» - که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت - ساخته بود. این نکته در خاطرات پرنس کینیاز دالگورکی (۵) سفیر کبیر روسیه در ایران درباره سیدعلی محمد باب آمده است.

آشنایی سیدعلی محمد شیرازی (باب) با خانواده یهودی و سرمایه دار «ساسون» (۶) تأثیرات مهمی در زندگی او

گذاشت و وی را با کانونهای مهم یهودی آشنا ساخت که بنا به اعتقاد پاره ای از مورخین پایه های اصلی ادعاهای او درباره «باب امام زمان بودن» و یا بنا به اعتقاد فرقه «شیخیه» ادعای «رکن رابع» بودن او از همین ایام و در ارتباط با همین کانون ها شکل می گیرد.

«سیدعلی محمد شیرازی» (باب) که دوران مکتب و تحصیلات مقدماتی خود در بوشهر را تحت نظر معلمی به نام شیخ عابد که دارای اعتقادات متعصبانه «شیخیگری»^{۲۵} و از پیروان شیخ احمد احسائی پیشوای بزرگ و بنیانگذار این فرقه بود، گذرانده و در شمار معتقدان این فرقه درآمده بود، با هدف تکمیل معلومات خود، سفری هم به کربلا می رود و در آنجا مدت زمانی را در کلاس درس سیدکاظم رشتی پیشوای وقت «شیخیه» و جانشین شیخ احمد احسائی، مؤسس این فرقه، حضور می یابد.

بابی ها و بهایی ها سیدعلی محمد شیرازی را صاحب «علم لدنی» می دانند و در این مورد بشدت مبالغه می کنند. آنان در مورد حضور وی در کلاس درس سیدکاظم رشتی چنین می نویسند: «تا سیدباب به محضر سیدرشتی ورود فرمودند با اینکه حضرت باب جوانی بود بیست و چهارساله و سید [رشتی] مردی پنجاه ساله، این تاجری محقر و آن عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف نمود و توجه تلامیذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت چنان احترامات فائقه و تکریمات لائقه از مورود نسبت به وارد ظاهر می شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان همگی طلاب آن مسایل را راجع به سید باب دانسته و غرض سیدکاظم رشتی از این مسایل و اذکار آن بود که به طلاب بفهماند حضرت باب قائم موعود و مهدی منتظر است...» (۷)

سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ می میرد و هیچ يك از شاگردان و خواص خود را برای جانشینی اش انتخاب نمی کند و چند روز قبل از مرگ خود، در حضور گروهی از مریدانش اعلام می دارد که بزودی حضرت صاحب الزمان یا به قول پیروان فرقه شیخیه، «رکن رابع» ظهور خواهد کرد و خود اداره امور مسلمین و جهان را به دست خواهد گرفت و جهان را به سمت قسط و عدل رهبری خواهد کرد.

زمانی که سیدکاظم رشتی از دنیا رفت، علی محمد شیرازی در بوشهر بود و همراه با دایی اش در خدمت تجار یهودی، بوئژه تجارتخانه «ساسون» به کار فرآوری و آماده سازی تریاک اشتغال داشت. در آن زمان بیش از پنج سال بود که «سیدعلی محمد» با یهودیان و تجارتخانه «ساسون» در ارتباط مستقیم بود. از این روی این ادعا که سیدعلی محمد شیرازی به تشویق و اغوای یهودیان خود را جانشین سیدکاظم رشتی و پس از آن «باب» امام زمان خوانده است، دور از انتظار نیست

۵- پرنس کینیاز دالگورکی وزیرمختار دولت روسیه تزاری در نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود. او

ابتدا به عنوان مترجم سفارت روسیه در سال ۱۸۳۴ م به ایران آمد و با تظاهر به اسلام از حسن ظن و سادگی برخی از مسلمین سوءاستفاده و در میان آنان نفوذ می کرد. وی از همین رهگذر موفق به نفوذ در خانقاه احمد گیلانی شد و در همانجا به شناسایی افراد مستعد برای اهداف مورد نظر خود پرداخت. دالگورکی بعد از مدتی به عتبات می رود و در مجالس درس «سیدکاظم رشتی» با سیدعلی محمد شیرازی (باب) آشنا می شود. وی در کتاب خاطرات ایام سفارت خود در ایران، بخشی را به روابط خود با سیدعلی محمدباب اختصاص داده و طی آن تشریح کرده است که چگونه سیدعلی محمد باب در آفتاب سوزان بروی بام می رفت و ساعتها به خواندن اوراد و ادعیه فرقه «شیخیه» می پرداخت. پرنس دالگورکی اعتراف می کند که سیدعلی محمدباب معتاد به چرس و بنگ بود و من هم باتشویق وی به مصرف هرچه بیشتر این مواد سعی در تخریب مشاعر او داشتم و در این راه هم توفیق یافتیم. تا جایی که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت و بعدها هم مدعی مهدویت شد. البته بهائیان مدعی جعلی بودن این خاطرات شدند اما با انتشار اسناد تاریخی و روشن شدن نقش دالگورکی در کوچ دادن نخستین گروه از بابیان و بهائیان به شهر عشق آباد روسیه و ساختمان نخستین «مشرق الاذکار» (معبد بهائیان) در این شهر، صحت این مطالب ثابت گردید. ر. ک: خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی.

۶- خاندان ساسون، بنیانگذار تجارت تریاک در ایران بودند و با تأسیس بانک شاهی انگلیس و ایران نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخ معاصر ایران ایفا کردند و به امپراتوران تجاری شرق بدل شدند و در زمره دوستان خاندان سلطنتی بریتانیا جای گرفتند. برای آگاهی در این زمینه به کتاب ارزشمند «زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران» تألیف عبدالله شهبازی مراجعه فرمایید.

۷- اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، جلد دوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری،

صص ۲۸-۳۱

❏ شیخیگری را باید مولود سیاست فتحعلی شاه قاجار و ابراهیم خان صدراعظم (نیای خاندان قوام شیرازی) برای استقرار یک نظام استبدادی و متمرکز در ایران دانست و شیخیه را یک فرقه درباری با هدف سلب اقتدار از نهاد غیردولتی روحانیت شیعی و استقرار سلطه مطلقه دولت بر حوزه دین ارزیابی نمود.

دربار قاجار قصد داشت به عنوان تقلید از عثمانی یک نهاد دولتی دینی تأسیس کند و شیخ احمد احسائی را به عنوان «شیخ الاسلام» در رأس آن و قدرتی در مقابل علمای سرشناس آن روز قرار دهد. سیدکاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسائی، نیز مورد حمایت فراوان دربار قاجار بود و با دولت عثمانی رابطه بسیار نزدیک داشت

یکشنبه ۸ آبان ۱۳۸۴ - ۲۶ رمضان ۱۴۲۶ - ۳۰ اکتبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۶۹

سایه روشن های بهائیت - ۳

القائات «دالگورکی» به باب

پس از سید کاظم رشتی، سید علی محمد با اینکه در کربلا و در حلقه یاران نزدیک ملا کاظم رشتی نبود، تحت تأثیر تلقینات پرنس دالگورکی بلافاصله ادعای جانشینی او را مطرح ساخت و درست یک سال بعد، در سال ۱۲۶۰ قمری که مصادف با هزارمین سال غیبت امام عصر (عج) بود، با حمایت کانونهای متنفذ و مرموز استعماری، دعوی خویش را مطرح نمود و ضمن اینکه خود را «رکن رابع» خواند، ادعا کرد که «باب» امام زمان (عج) است و در نشست و برخاست های روزانه و در میان اطرافیان خود گفت که «من مبشر ظهور امام زمان و باب او هستم و هر کس که به ظهور حضرت مهدی (عج) اعتقاد و ایمان دارد، باید ابتدا با من که «باب» و «در» او هستم بیعت کند». وی حتی حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» را در جهت اثبات این ادعای خود معنی و تفسیر می کرد و می گفت، حتی حضرت رسول اکرم (ص) به حقانیت و ظهور من اشاره کرده و فرموده اند: «من شهر علم هستم و علی باب.»

پرنس کینیاز دالگورکی درباره نحوه آشنایی و تلقین مطالب و تعالیم خود به علی محمد باب چنین می گوید: «من فکر کردم چگونه است که این عده قلیل شیعه... بر یک دولتی مثل عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با یک عده قلیل جنگ هایی با روسیه نموده و یک لشکر انبوه را از میان برداشته اند. آن وقت دانستم که [این پیروزی ها] به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که به دین اسلام دارا بوده [اند]... من هم در صدد [ایجاد] دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد. زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است.

[... پس از آشنایی با علی محمد در عتبات] سید علی محمد دست از دوستی من نمی کشید و بیشتر مرا مهمان می کرد و قلیان محبت را با هم می کشیدیم... [او] خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز به طلسم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت. چون دید من در علم حساب و جفر و مقابله و هندسه مهارت دارم، برای رسیدن به مقصودش شروع به خواندن حساب در نزد من نمود. با این همه هوش با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را در نزد من خواند و بالاخره گفت من کله ریاضی درست و حسابی ندارم. شب های جمعه درس قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خورد می کرد... به من هم تعارف نمی کرد، به او گفتم چرا قلیان را به من نمی دهی بکشم؟ گفت: تو هنوز قابل اسرار نشدی که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد کشیدم... خنده فراوان

کردم. . . روزي از او پرسيدم اين چه چيزي بود؟ گفت: به عقیده عرفا اسرار و به قول عامه چرس. . . دانستم حشيش است و فقط براي پرخوري و خنده خوب است، ولي سيد مي گفت مطالب رمز به من مکشوف مي شود. گفتم. . . مي خواستي [موقع حساب خواندن] بکشي که زودتر فهم مطالب کني. . .

به واسطه [کشیدن] چرس اصلاً ميل درس و مطالعه از او فراري شده بود و دل به درس خواندن نمي داد. روزي در سر درس آقاي آقاسيدکاظم [رشتي] يك نفر طلبه تبريزي از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟ آقا فرمود: من چه مي دانم شايد در همین جا تشریف داشته باشند، ولي من او را نمي شناسم. من مثل برق خيالي به سرم آمد که سيدعلي محمد اين اواخر به واسطه کشیدن قليان چرس و رياضت هاي بيهوده با نخوت و جاه طلب شده بود. . . شبی که قليان چرس را زده بود من بدون آنکه قليان کشیده باشم با يك حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم: حضرت صاحب الامر! به من تفضل و ترحمي فرماييد بر من پوشیده نيست تویی، تو. . . من مصمم شدم يك دکان جديدي در مقابل دکان شيخي باز کنم و اقلأ اختلاف سوم را من در مذهب شيعه ايجاد کنم. گاهي بعضي مسائل آسان از سيد مي پرسيدم، او هم جواب هايي مطابق ذوق خودش که اغلب بي سروته بود، از روي بخار حشيش مي داد، من هم فوري تعظيمي کرده و مي گفتم تو باب علمي يا صاحب الزماني، پرده پوشي بس است، خود را از من مپوش. . . [روزي] مجدداً به منزل او رفتم و. . . تقاضاي تفسير سوره عم را کردم. . . سيد هم قبول اين خدمت کرد و قليان چرس را کشيده شروع به نوشتن نمود (وقتي سيد چرس مي کشيد به قدری چيزي نوشت که يکي از تندنويس هاي نمره اول. . . بود) ولي اغلب مطالب او را من اصلاح مي کردم و به او مي دادم که بلکه او تحريك و معتقد شود باب علم است. آري سيد بهترين آلت براي اين عمل بود. خواهي نخواهي من سيد را با اينکه متلون سست عنصر بود، در راه انداختم و چرس و رياضت کشیدن او هم به من کمک مي کرد.

[. . . سيدعلي محمد] هميشه ترديد داشت و مي ترسيد دعوي صاحب الامر بکند، به من مي گفت که اسم من مهدي نيست، گفتم من نام تو را مهدي مي گذارم. تو به طرف ايران حرکت کن. . . من به شما قول مي دهم که چنان به تو کمک کنم که همه ايران به تو بگرند، تو فقط حال ترديد و ترس را از خود دور کن. . . هر رطب و يابسي بگويي مردم زير بار تو مي روند، حتي اگر خواهر را به برادر حلال کني. . . سيد بي نهايت طالب شده بود که ادعايي بکند ولي جرأت نمي کرد. من براي اينکه به او جرأت بدهم به بغداد رفته، چند بطر شراب خوب شيراز يافتم و چند شبی به او خوراند. کم کم با هم محرم شدیم و به او. . . [مطالب] را حالي کردم. . . به هروسيله اي بود رگ جاه طلبی او را پيدا کردم و او را به حدي تحريك کردم که کم کم دعوي اين کاربر او آسان آمد. . . به سيد گفتم از من پول دادن و از تو دعوي مبشري و باييت و صاحب الزماني کردن. او را راضي کردم و به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت. . . [در نامه هايي که به هم مي نوشتيم] او خود را نايب عصر و باب علم مي خواند، من در جواب او را امام عصر مي خواندم. . . همین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام

عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امام عصر بود و به حال ناشناس در سر درس آقای رشتی حاضر می شده...» (۸).

به طور کلی بهائیان شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری برابر با ۲۳ ماه مه ۱۸۴۴ میلادی را شب مبعث «نقطه اولی» می دانند و آن را مبدأ تاریخ خود (تاریخ بدیع) قرار داده اند. میرزا حسینعلی نوری (بهالله) این روز را یکی از اعیاد مهم بهائیان اعلام کرده و هرگونه اشتغال در این روز را بر بهائیان حرام نموده است. (۹)

در این زمان و پس از طرح ادعای «سیدعلی محمد باب»، کارگزاران استعمار روسیه، با ترفندهای مختلف سعی در جلب نظر شاگردان و پیروان سید کاظم رشتی می کنند، اما توفیق چندانی در این عرصه نمی یابند و تنها ۱۸ نفر را - که بعدها براساس حروف «ابجد» در فرقه های بابیه و بهائیت به حروف «حي» معروف شدند - با وی همراه و همساز می نمایند و آنان را برای ابلاغ ظهور «باب امام زمان» به نقاط مختلف کشور، بویژه منطقه خراسان بزرگ و شرق کشور، یعنی منطقه نفوذ انگلستان و در مجاورت مرزهای هندوستان و دایره نفوذ کمپانی هند شرقی می فرستند

۸- خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سید ابوالقاسم مرعشی، صص ۳۰ تا ۳۵.
۹- دکتر ج. ا. سلمنت، زیر نظر عباس وشوقی افندی، بهالله عصر جدید، ص ۵۸، به نقل از بهائیت در ایران، ص

۱۲۸.

دوشنبه ۹ آبان ۱۳۸۴ - ۲۷ رمضان ۱۴۲۶ - اول نوامبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۷۰

سایه روشن های بهائیت - ۴

توبه نامه باب

کارگزاران استعمار برنامه خروج و ادعای «سیدعلی محمد باب» را به دقت طراحی کرده بودند و چون در روایات شیعه آمده است که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گروهی از مردم خراسان به رهبری یک روحانی و با پرچم های سیاه به یاری آن حضرت خواهند آمد، عوامل سفارت روس پس از زندانی شدن سیدعلی محمد باب در قلعه چهریق ماکو، یکی از کارگزاران خود به نام ملاحسین بشرویه را به خراسان فرستادند و او در روستاهای آن منطقه شایع می ساخت که حضرت صاحب الزمان ظهور کرده است و همگی باید با اسب و شمشیر و پرچم های سیاه به یاری او بشتابید و برخی از مردم ساده دل روستایی آن ایام که ظلم و جور اربابان و حکام و ستم جاری در ارکان حکومت قاجار و ملوک الطوائفی بعد از صفویه تا آن ایام وزد و خوردهای خانمانسوز مدعیان سلطنت بعد از کریمخان زند و ظلم و کشتار آغا محمدخان قاجار و جنگ های ایران و روسیه و پیروزی کفار یعنی روسیه تزاری را از علائم ظهور حضرت می دانستند، برای اینکه در شماریاران نخستین حضرت مهدی (عج) باشند، از یکدیگر سبقت می جستند و به سرعت آماده می شدند و مرکب و شمشیر و غذای مختصری برای بین راه برمی داشتند و دسته دسته به ملاحسین بشرویه می پیوستند تا برای نجات «سیدعلی محمد باب» ابتدا به پایتخت و سپس به آذربایجان بروند.

خبر هجوم روستاییان خراسانی موجب هراس شاه قاجار و درباریان شد و باعث گردید تا به سرعت گروهی بزرگ از سربازان حکومتی را همراه با توپ و تفنگ و مهمات آتش زای جنگی به جانب خراسان گسیل دارند. سرانجام گروه سربازان حکومت و روستاییان خراسانی در نزدیکی قصبه بسطام - حوالی شاهرود کنونی - با یکدیگر برخورد کردند و سربازان حکومتی با برتری خاصی که از نظر تجهیزات جنگی داشتند، به قلع و قمع روستاییان پرداختند. پس از این زد و خورد خونین و بروز بلوا و آشوب در نقاط مختلف کشور، بنا به پیشنهاد میرزاتقی خان امیرکبیر سیدعلی محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود دستور داد تا جلسه ای با حضور علمای آذربایجان تشکیل شود و نیز فرمان داد تا برای بررسی و شناخت بهتر عقاید «باب» او را به حضورش بیاورند و از وی خواست تا با علمای حاضر در این جلسه - که اکثراً از پیروان فرقه «شیخیه» بودند - مناظره نماید.

ناصرالدین میرزای ولیعهد گزارشی از این جلسه برای پدرش محمد شاه قاجار فرستاده که در آن آمده است:

«قربان خاک پای مبارکت شوم... اول حاج ملا محمود پرسید مسموع می شود تومی گویی من نایب امام زمان هستم و بایم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری توست. (باب) گفت: بلی، حبیب من، قبله من، من نایب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته ام و شنیده ای راست است و اطاعت من بر شما لازم است... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید منم... بعد از آن پرسیدند از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحيم، سبحان الله والقدوس السبوح الذي خلق من السموات والارض كما خلق هذا العصا آیه من آیاته

[او] اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند و تأسموات را به فتح خواند. گفتند مکسر بخوان آنگاه و الارض را مکسور خواند. امیرارسلان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصباح والمساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن مسائلی چند از قصه و سایر علوم پرسیدند و جواب گفتن نتوانست. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرد و باب را به چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و توبه کرد و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرد که دیگر از این غلطها نکند. امر، امر همایون است...» (۱۰)

بر اساس مدارک و نوشته های موجود در پایان این مجلس «سیدعلی محمد باب» که تاب مجازات را نداشت، دست از ادعای خود کشید و توبه نامه ای رسمی به خط خود نوشت.

از توبه نامه پا به مهری که ناصرالدین شاه در گزارش به پدرش محمدشاه یاد می کند نشانی در دست نیست اما يك نامه از «علی محمد باب» به ناصرالدین میرزا ولیعهد باقی مانده که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است. (۱۱) متن این نامه که گروهی آن را توبه نامه باب می دانند به این شرح است:

«فداك روحي الحمد لله كما هو اهله ومستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمد الله ثم الحمد لله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یایان فرموده. شهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدي نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موفق به توحید خداوند جلّ ذکره و نبوت رسول او (ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرب کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد، استغفر الله ربي واتوب اليه من ان ينسب الي الامر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را

محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست که این دعاگور را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند، والسلام» (۱۲).

پس از این ماجرا باب را دوباره به زندان برگردانند. اما عوامل استعمار دست از تلاش خود برنمی داشتند و همه جا با رواج این شایعه که امام زمان ظهور کرده ایجاد بلوا و آشوب می کردند.

۱۰- «کشف الغطاء» اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص ۲۰۴-۲۰۱، به نقل از بهائیت در ایران.

۱۱- در کتاب بهائیان نوشته سید محمد باقر نجفی صفحه ۲۲۴، در مورد این توبه نامه چنین آمده است: «آنچه مسلم است، صورت اصلی دستخط علی محمد شیرازی، در قاپ عکسی، در سالن قدیمی کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده است. مطلعان و کسانی که به کتابخانه مجلس رفت و آمد داشته و دارند، اذعان می دارند که خود صورت دستخط علی محمد شیرازی را که در قاپ عکسی در سالن کتابخانه مجلس شورای ملی آویزان بوده، کراراً دیده اند و در زمان مسئولان وقت، آن را برداشته، به کجا برده و یا تحویل داده اند، معلوم نیست! مؤلف این کتاب در آبان ۱۳۵۳، تحقیقات جامعی در کتابخانه مجلس شورای ملی به عمل آورد ولی مسئولان از توبه نامه مذکور اطلاعی نداشتند و از آنجایی که احتمال داده می شد در صندوق کارپردازی مجلس گذارده شده باشد، کوشش به عمل آورد تا به محتویات صندوق مذکور، دستیابی پیدا کند. ولی بعدها معلوم شد که توبه نامه در صندوق کارپردازی موجود نیست!.. از آنجایی که صاحب اصلی این سند، ملت ایران می باشند، می بایست تحقیق و بررسی هایی از مسئولان کتابخانه در سنوات مختلف خاصه در سال های ۱۳۱۵ به بعد صورت پذیرد، تا از سند مذکور اطلاع دقیق و یا در صورت اثبات مفقود شدن آن پرده ها از یک دستبرد جنایتکارانه بالا رود و نقشه های زعمای بهائی ایران به عنوان خدمت به کتابخانه مجلس و در لباس کتابدار و مسئول کتابخانه معلوم همگان گردد!..»

همچنین نورالدین چهاردهی در صفحات ۸۹ و ۹۰ کتاب «بهائیت چگونه پدید آمد»، چاپ دوم تابستان

۱۳۶۹، که توسط چاپ و انتشارات آفرینش منتشر شده می نویسد:

«در کتاب بیان الحق تألیف سیدعباس علوی، توبه نامه سیدباب را تأیید کرده است» وی در ادامه می نویسد:

«در ایام محمدرضا [ی] مخلوع در میدان بهارستان اغتشاشی برپا، بهائیان مجلس را به آتش کشیده که توبه نامه سوخته شود خساراتی وارد آمده اما توبه نامه محفوظ ماند» و در صفحه ۱۷۸ کتاب در مورد وضعیت فعلی این سند می نویسد:

«ارباب کیخسرو در ایامی که در کرمان به سر می برد به معلمي اشتغال داشت و همسر دوم وی از خاندان بهائی بود. در اوقاتی که در مجلس شورای ملی بود بهائیان با وی تماس گرفته و حاضر شدند مبلغ دوازده هزار تومان که

در آن سنوات ثروت معتنا بهی بود به ارباب کیخسرو داده و اصل سند توبه نامه باب را که در صندوقی در کتابخانه مجلس مضبوط بود اتباع کنند و خیلی اصرار و سماجت کردند بر ما معلوم نیست علت استنکاف ارباب [کیخسرو] به چه سبب بود. فرمان مشروطیت و نطق افتتاحیه مظفرالدین شاه نیز در جعبه ای در کتابخانه مجلس محفوظ است [که] فرمان مشروطیت به خط قوام السلطنه است. در زمانی که ریاست مجلس به عهده مهندس ریاضی بود استاد بوذری که از اساتید به نام خط است احضار و به وی گفت توبه نامه باب مفقود شده است، استاد نشانه صندوقی را داد و پس از آوردن صندوقچه توبه نامه باب در آن موجود بود که اکنون نیز در کتابخانه مجلس جمهوری اسلامی نگهداری می شود و آقای حائری که مردی دانشمند و متدین و از خاندان علمای بزرگ تشیع است، بیش از دیگران صلاحیت ریاست کتابخانه مجلس را دارا می باشد و آثار ارزنده در فهرست کتب خطی کتابخانه منتشر ساخته است».

۱۲- به نقل از کتاب قائمیت مرحوم «محمد تقی شریعتی» و نیز کتاب گوشه های فاش نشده ای از تاریخ، چند «چشمه» از عملیات حیرت انگیز کینیاژ دالگورکی، جاسوس اسرارآمیز روسیه تزاری، یادداشتهای کینیاژ دالگورکی، انتشارات کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی، ص ۴۵.

سه شنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۴ - ۲۸ رمضان ۱۴۲۶ - اول نوامبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۷۱

سایه روشن های بهائیت - ۵

ماجرای خوشگذرانی ها و اعدام باب

بهائیان بر این اعتقادند که «سیدعلی محمدباب» برای اعلام ظهور خود ابتدا به مکه می رود و پس از ابلاغ این امر به زایران بیت الله الحرام، از آن جا دوباره به شیراز باز می گردد و با وسعت و دامنه بیشتری ادعای خود را مطرح می سازد. این امر موجب فتنه و فساد می شود تا جایی که حاکم فارس او را بازداشت می کند و سرانجام زمانی که بیماری وبا در شیراز شایع شده بود، به اصفهان می رود.

بایان و بهائیان اعتقاد دارند که او شش مرتبه ادعای خویش را تغییر داد. در مرتبه اول به سید ذکر مشهور می شود و ادعای «ذکریت» می کند. در مرتبه دوم ادعای «بابیت» می نماید و خود را باب و نایب خاص امام زمان (عج) و واسطه خیر و فیض بین او و مردم معرفی می کند. در مرتبه سوم دعوی «مهدویت» می نماید و خود را مهدی موعود می داند. در مرتبه چهارم ادعای «نبوت» می کند و خویش را پیامبر معرفی می نماید. در مرتبه پنجم ادعای «ربوبیت» و در مرحله و مرتبه ششم دعوی «الوهیت» می کند! (۱۳)

بر اساس نوشته های تاریخی، حاکم اصفهان که منوچهر خان معتمد الدوله گرجی (۱۴) نام داشت و از عوامل روسیه تزاری بود، به سیدعلی محمد باب کمک می کند. داستان حمایت والی اصفهان از سید باب، بسیار پیچیده است.

بایان و بهائیان بر این عقیده اند که «سیدعلی محمد باب» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری به سبب شیوع بیماری وبا عازم اصفهان گردید، در میانه راه نامه ای به حاکم اصفهان نوشت و از او خواست تا برای وی منزلی مناسب فراهم آورند. «منوچهر خان» که از اهالی گرجستان بود به طریقی از اهداف استعماری روسیه خبر داشت، پس از رسیدن نامه باب، سلطان العلما امام جمعه وقت اصفهان را احضار کرد و به او فرمان داد تا خانه ای را برای اقامت باب آماده کند و افزون بر آن دستور داد تا امام جمعه، برادرش را برای استقبال از او به بیرون از دروازه اصفهان بفرستد.

بر اساس کتابهای تاریخی، بهائیان مدعی اند «سیدعلی محمد باب» به خانه امام جمعه اصفهان وارد شد. امام جمعه از او خواست تا تفسیری بر سوره «والعصر» بنگارد. باب این خواسته را اجرا کرد. زمانی که تفسیر وی به دست امام جمعه اصفهان رسید، او از عمق و دامنه معلومات وی در شگفت شد و فوراً به دیدار سید باب شتافت. خبر این موضوع به گوش «منوچهر خان معتمد الدوله» حاکم اصفهان نیز رسید و او هم به ملاقات باب آمد و از

وي خواست تا دلايل نبوت حضرت محمد (ص) را براي او تشریح کند. «سیدعلي محمد» رساله اي در اين باره با عنوان «نبوت خاصه» نگاشت. والي اصفهان پس از خواندن اين رساله با صدای بلند اعلام کرد که تحت تأثیر نوشته باب، از دین مسیحیت دست برداشته و به دین مقدس اسلام ایمان آورده است.

به دنبال این حادثه، والي اصفهان حمایت خود از «سید علي محمد باب» را علنی تر ساخت و اسباب و وسایل لازم را براي تبلیغات به طور کامل در اختیار وي گذاشت. حمایت والي و بي پروايي سید علي محمد باب در امر تبلیغات، موجبات نارضايي مردم اصفهان را فراهم آورد. تا جايي که عده اي از آنان شکایت به شاه بردند و «محمد شاه قاجار» پادشاه وقت دستور داد تا «سید علي محمد» به تهران اعزام گردد. اما والي اصفهان هرگز این فرمان را اجرا نکرد. او براي آرام کردن مردم، «باب» را همراه عده اي سرباز روانه تهران ساخت. اما به صورتي مخفیانه ترتیبي داد تا سربازان، وي را به صورت پنهانی به اصفهان و عمارت سرپوشیده والي برگردانند. از این زمان به بعد «سید علي محمد باب» در اندرون «قصرخورشید» مورد پذیرایی رسمي والي اصفهان قرار گرفت.

حتي منوچهرخان معتمدالدوله والي اصفهان براي تکمیل اسباب عیش و نوش سید باب، دوشیزه زیبایی را به عقد ازدواج وي در آورد. این زن بعدها از سوي «بهاءالله» «ام الفواحش» نام گرفت و براي کامجویي وقف عام «پیروان باب» گردید. چند ماه پس از این حادثه منوچهرخان حاکم اصفهان از دنیا رفت و از آنجا که صاحب فرزند نبود، برادرزاده اش گرگین خان جاي او را گرفت. حاکم جدید اصفهان مراتب را به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم وقت اطلاع داد و میرزا آقاسی از او خواست تا سریعاً باب را به تهران بفرستد. اما پس از مشورت با علما، دستور خود را تغییر داد و از مأموران خواست تا سیدعلي محمد باب را از اصفهان به آذربایجان فرستاده و در آنجا زندانی نمایند.

سیدعلي محمد باب تا شعبان ۱۲۶۴ قمری در زندان ماکو بود و همواره عده اي از طرفداران وي از طریق دادن رشوه به زندانبانها به ملاقات او مي رفتند و پیام ها و دستورات وي را به نقاط مختلف مي رساندند.

محمدشاه قاجار و صدر اعظم او حاج میرزا آقاسی در برخورد با «باب» و «بایان» آسانگیر بودند، اما شورش بابي ها در بسطام و زنجان در سالهاي اولیه سلطنت «ناصرالدین شاه» موجب شد تا بار دیگر باب را به تبریز آورند و در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۴ قمری او را به همراه يکي از مریدانش به نام میرزا علي محمد زنوزي براي اعدام به يك گروه سرباز نصراني (ارمني) سپردند. سربازان براي اجراي حکم، «سیدعلي محمد باب» و مریدش را با طناب بستند و در مقابل يك دیوار آنها را تیرباران کردند. چون تفنگ هاي آن ایام از نوع «سرپر» بود و به هنگام شلیک دود فراوان مي کرد، پس از اجراي حکم و هنگامی که دودهاي حاصله از شلیک سربازان فرو نشست، سربازان و مأموران دولتي ناظر بر اجراي حکم، جسد «میرزا علي محمد زنوزي» را که کشته شده بود، دیدند، اما از جسد «سیدعلي محمد باب» خبري نبود. این امر براي دقایقي موجب هراس مأمورین شد و آنان به این اندیشه افتادند که مبادا واقعاً وي امام زمان بوده و به آسمان عروج کرده است. اما این بیم و هراس چند دقیقه بیشتر دوام نیاورد، و اندکي بعد «سیدعلي محمد باب» را در حالي که در يك اصطبل واقع در ارك تبریز پنهان شده بود یافتند و معلوم

شد که طناب او بر اثر شلیک گلوله پاره شده و او با بهره‌گیری از دود حاصله از شلیک تفنگ‌های «سرپر» که فضا را انباشته کرده بود، از محل اجرای حکم گریخته و خود را در یک مستراح پنهان کرده است.

به دنبال این حادثه کنسول روسیه در تبریز خواستار عفو «باب» می‌شود. اما این درخواست اجابت نگردید و «سیدعلی محمد باب» بار دیگر در مقابل جوخه آتش ایستاد و اعدام شد و جسد وی برای عبرت عموم به خندق شهر انداخته شد. اما بهائیان مدعی هستند که جسد سیدعلی محمد باب توسط شخصی به نام سلیمان خان افشار از خندق تبریز روده شد و به کارگاه حریر بافی حاج احمد میلانی منتقل و از آنجا به تهران حمل گردید و پس از گذشت زمانی حدود شصت سال به شهر حیفای فلسطین اشغالی انتقال یافت و به طوری که سرهنگ فردوس مبلغ بهائیان شمیران می‌گفت او را در تابوتی از بلور دفن کردند. چنانچه در صفحه ۳۴ کتاب «اقدس» آمده است:

«قد حکم الله دفن الاموات في البلور والاحجار المتمنه اولاشاب الصلته اللطيفه ووضع الخواتيم المنقوشه في اصابعهم انه لهو المقدر العليم!» (۱۵)
«محققاً خداوند دستور داده که اموات را در بلور دفن کنند و...».

۱۳- خوانندگان محترم، برای اطلاع از مستندات این مسئله به مبحث «ادعای الوهیت» که در صفحات بعدی بر آن اشاره گردیده رجوع و یا در صورت نیاز به تحقیقات بیشتر و جامع تر به کتاب «بهائیان» نوشته «سیدمحمد باقر نجفی» مراجعه فرمایید.

۱۴- منوچهر خان معتمد الدوله از خانواده‌های مسیحی ساکن گرجستان بود که در جریان جنگ ایران و روس اسیر و مقطوع النسل گردید. او پس از مرگ آغامحمدخان قاجار مورد توجه فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت و به عنوان والی ایالت اصفهان منصوب گردید. وی که کینه‌ای عمیق از ایران و روابطی پنهانی با روسیه داشت، می‌کوشید تا از سیدعلی محمد باب به عنوان حربه‌ای علیه دولت قاجار استفاده کند، بر این اساس بود که وی را مخفی کرد و اسباب راحت و عیش او را فراهم ساخت. نکته مهم اینکه ارتشبد آریانا نسب مادری خود را به این خائن می‌رساند و خود را از اولاد و احفاد او معرفی می‌کرد.

۱۵- نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۵۰.

چهارشنبه ۱۱ آبان ۱۳۸۴ - ۲۹ رمضان ۱۴۲۶ - ۲ نوامبر ۲۰۰۵ - سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۷۲

سایه روشن های بهائیت - ۶

پیوند بهائیت و صهیونیسم

از نکات مهمی که شائبه دخالت قدرتهای استعماری را در ماجرای ایجاد فرقه «بابیگری» و «بهایگری» به یقین مبدل می سازد، حضور کنسول روسیه در مراسم اعدام «باب» و درخواست عفو برای اوست. بهایان مدعی اند وقتی به خواسته کنسول توجه نمی شود و جنازه باب را به خندق می اندازند، وی نقاش ماهری را به محلی که جسد باب انداخته شده بود، می برد و از روی آن تصویری تهیه می نماید که نمونه ای از این تصویر هم اکنون در محل دفن او قرار دارد. (۱۶)

کینیا دالگورکی در مورد جریان معدوم شدن «علی محمد باب»، چنین می نویسد:

«[علی محمد] چند ماهی در بوشهر ریاضت می کشید ولی جرأت اظهاری نکرده... پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت می نماید در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشیده نیابت امام عصر را اظهار می نماید تا به شیراز می رسد... و بعضی مردم عوام را دور خود جمع می نماید... [علما در مورد ادعایش از او سؤال می کنند و پس از چند چوب خوردن و چند ماه حبس] از شیراز بیرونش می نمایند. بیچاره عاق پدر و مادر با دست تهی از آنجا به اصفهان وارد می شود و لابد هزار مرتبه در دلش مرا لعنت کرده و پشیمان بود... همین که به من اطلاع رسید [او] وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به [منوچهر خان] معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگاهداری شود... از بدبختی سید، معتمدالدوله مرحوم شد. سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، من هم به وسیله میرزا حسین علی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران جار و جنجال راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند، لذا دولت او را... به تبریز و از آنجا به ماکو بردند ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه [انداختند]... من بیش از آن چه می کردم نمی توانستم بکنم... به علاوه اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می گفت و مرا رسوا می نمود. پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن جنجال برپا نمایم... پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران به من رسید و [به میرزا حسینعلی] (۱۷) و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم جنجال برپا نمایند...».

نکته قابل توجه در ماجرای باب همگامی و وحدت رویه روسهای تزاری و استعمارگران انگلیسی است. این دو دولت که در اکثر موارد در ایران با یکدیگر رقابت داشتند، به دلایل نامعلوم بر سر مسأله باب با یکدیگر به نوعی تفاهم رسیده بودند. هرچند که بعد از کشته شدن «باب» روسها از انگلیسی ها سبقت جستند و با دخالت صریح سفیر روسیه در نجات جان «میرزا حسینعلی نوری» (بهائالله) - که به خاطر شرکت در طراحی توطئه ترور ناصرالدین شاه در آستانه اعدام قرار داشت - و انتقال او به عراق، نزد بهائیان عزیز و محترم تر شدند، تا جایی که بهائالله به افتخار امپراتور روسیه لوح ویژه ای صادر کرد و پسرش عبدالبهائاً رسماً برای روسها جاسوسی می کرد.

این وضع تا انقلاب کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، پس از آن بهایی ها به طور کامل به دامان انگلستان افتادند و تا آنجا پیش رفتند که همان عبدالبهائاً - که برای روسها جاسوسی می کرد - به خاطر خدماتش از دولت انگلیس لقب «سر» دریافت کرد. البته از سال ۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (بهائاً) و همراهانش به «بندر عکا» منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی گری در سرزمین فلسطین به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به نوشته فریدون آدمیت:

«عنصر بهائی چون عنصر جهود (۱۸)، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه این که از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکا نیز رسیده است» (۱۹).

این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهائاً) بر فرقه بهائی تداوم یافت.

در کتاب خطابات عبدالبهائاً که در ۲۸۸ صفحه و در مصر چاپ شده، در صفحه ۲۳ در نطق سپتامبر ۱۹۱۱ م آمده است:

«اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است ارتباط تام حاصل می شود نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کند». (۲۰)

در دوران جنگ اول جهانی، فرقه بهایی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات، کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ، مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند «عباس افندی» را اعدام کنند و اماکن بهائیان در «حیفا» و «عکا» را منهدم نمایند اما اندکی بعد عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت.

پس از پایان جنگ اول جهانی، که قیمومیت فلسطین توسط شورای عالی متفقین به بریتانیا واگذار شد، سرهربرت ساموئل، اولین کمیسر عالی فلسطین که چرچیل، نام «شاه ساموئل» را بر او نهاده بود، در ۵ سال حکومت مقتدرانه اش در فلسطین دوستی و همکاری نزدیکی با عباس افندی داشت. در اوایل حکومت «ساموئل» دربار

بریتانیا به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ نشان و عنوان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» را به «عباس افندی» اعطا کرد. (۲۱)

بهائیت را بشناسیم

میرزا حسینعلی نوری (به‌الله) در سال ۱۲۳۳ قمری در تهران به دنیا آمد. پدرش «میرزا عباس» به کار منشیگری و حسابداری و معلمی در خانه شاهزادگان و اشراف روزگار اشتغال داشت و حسینعلی خواندن و نوشتن را نزد پدر آموخت. البته او بعدها ادعای «امی» بودن کرد، اما خواهرش این امر را تکذیب می‌کند. با پیدایی «سیدعلی محمد شیرازی» (باب)، میرزا حسینعلی با پیروی از فرقه بابیگری کم کم از سران مهم فرقه «بابیه» می‌شود. وی در افتضاحات «بدشت» واقع در حوالی شمال شرقی کشور که در آنجا هواداران و پیروان «باب» نسخ دین مبین اسلام را اعلام کردند، حضوری فعال داشت. در این روز طاهره قره العین با چند تن از مردان پیرو باب همبستر شد و چون خبر اعمال زشت و غیر اخلاقی و پرده دری‌های آنان به محمدشاه قاجار رسید فرمان قتل او را صادر کرد. اما با مرگ محمدشاه این فرمان اجرا نشد و میرزا حسینعلی با حمایت مأموران سفارت روسیه به تهران بازگشت.

۱۶- تصویر این نقاشی ادعایی در موزه «کرمل»، واقع در کوه کرمل، که بزرگترین معبد و مشرق‌الاذکار بهائیان در فلسطین اشغالی ایجاد شده، نگهداری می‌شود.

۱۷- طبق خاطرات دالگورکی جریان آشنایی دالگورکی و میرزا حسینعلی نورکجوری (به‌الله) و میرزا یحیی (صبح ازل) قبل از سفر دالگورکی به عتبات است. دالگورکی با این دو نفر در خانه احمد گیلانی و به نیت جاسوسی رابطه برقرار کرده است و در این مورد می‌نویسد:

«من چند نفر محرم خود را [در این جلسات] تربیت جاسوسی می‌نمودم و هیچکدام لیاقت میرزا حسینعلی و برادرش [میرزا یحیی] را نداشتند».

۱۸- جهود: یهودی، کلیمی، اسرائیلی، فرهنگ دهخدا.

۱۹- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۸-۴۵۷

۲۰- نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۲۱۰

۲۱- عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۸۳

!!!! مرحوم «محمد تقی شریعتی» و نیز کتاب گوشه‌های فاش نشده‌ای از تاریخ، چند «چشمه» از عملیات حیرت‌انگیز کینیاژ دالگورکی، جاسوس اسرارآمیز روسیه تزاری، یادداشتهای کینیاژ دالگورکی، انتشارات کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی، ص ۴۵

شنبه ۱۴ آبان ۱۳۸۴ - ۲ شوال ۱۴۲۶ - ۵ نوامبر ۲۰۰۵ سال شصت و چهارم - شماره ۱۸۳۷۳

سایه روشن های بهائیت - ۷

افتضاحات «بهاء» سران فرقه رافراری داد

پس از آغاز پادشاهی «ناصرالدین شاه»، میرزاتقی خان امیرکبیر که از نقش میرزا حسینعلی نوری در تحركات و بلوای بابیان خبر داشت، او را به عراق تبعید کرد. میرزا حسینعلی نوری پس از عزل و قتل ناجوانمردانه امیرکبیر (۲۲)، که بهائیان آن را انتقام الهی می نامند، (۲۳) و در ایام صدارت میرزا آقاخان نوری به ایران بازگشت و در رأس یک گروه، برنامه ای را برای ترور «ناصرالدین شاه» طراحی کرد. آنان با ششلول و قداره به شاه حمله بردند. اما این طرح ناکام ماند و کلیه «بابیان» فعال در این برنامه بازداشت و به فرمان شاه به اعدام محکوم گردیدند و هر یک از آنها برای اعدام به یکی از اصناف تهران سپرده شدند و از میان آنها تنها «میرزا حسینعلی نورکجوری» (بهالله) با دخالت سفیر روس جان سالم به در برد.

میرزا حسینعلی (بهالله) پس از طراحی برنامه ترور شاه، برای اینکه از مظان اتهام دور باشد، قبل از اجرای این طرح به خانه ییلاقی میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت و جانشین «امیرکبیر» می رود و منتظر نتیجه اقدام همفکران و بابی های مأمور ترور می ماند. چون خبر شکست این توطئه و بازداشت «بابی ها» به او می رسد، به سرعت خود را به سفارت روسیه در «زرگنده» می رساند. شوقی ربانی رهبر بهائیان در روزگار رضاخان و محمدرضا پهلوی در این مورد چنین می نویسد:

«هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهالله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدراعظم بودند و خبر این حادثه در قریه افجه به ایشان رسید. . . سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند و در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشیگری داشت آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خود که متصل به خانه سفیر بود دعوت و هدایت نمود. شاه از استماع این خبر غرق در یای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد. . . تا حضرت بهالله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند. . . سفیر روس از تسلیم حضرت بهالله به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و رسمی خواستار گردید و دیعه پریهائی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد. . . و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به حضرت بهالله برسد و حادثه ای رخ دهد تو مسؤول سفارت روس خواهی بود. . .» (۲۴)

ناصرالدین شاه که از حادثه ترور سخت به خشم آمده بود، آنچنان که باید و شاید به خواسته های سفیر روسیه توجه نمی کند و «میرزا حسینعلی» را به زندان می اندازد. اما به این سبب که وی با مساعدت و موافقت دولت روسیه به سلطنت رسیده بود و توان مقابله با قدرت استعماری روسیه تزاری را نداشت و پرنس دالگورکی سفیر روسیه هم مرتباً ماجرا را دنبال می کرد، سرانجام با این شرط که «میرزا حسینعلی نوری» (بهاالله) برای همیشه از ایران تبعید شود، با آزادی او موافقت می کند.

بهائیان بر این اعتقادند که پس از آزادی «میرزا حسینعلی نوری»، سفیر روسیه رسماً از او دعوت کرد تا به خاک روسیه برود. اما دولت ایران وی را به عراق فرستاد و او را در حالی که توسط تعدادی از نیروهای روسی و ایرانی همراهی می شد، از ایران تبعید کرد.

میرزا حسینعلی نوری پس از آزادی از زندان لوح ویژه ای به زبان عربی درباره امپراتور روسیه نیکلایویچ الکساندر دوم صادر می کند که متن فارسی آن به این شرح است:

«یکی از سفیران تو مرا هنگامی که در زندان تهران زیر غل و زنجیر بودم یاری و همراهی کرد و به این خاطر خداوند برای تو مقامی معین فرمود که جز خودش هیچکس رفعت آن را نمی داند» (۲۵).

بابیان و بهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آئین خود منع کرده بودند، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده و حتی آنان را شکنجه می دادند و سپس به شهادت می رساندند. البته قساوت و سبعیت از جمله خصائص اولیه اعضای فرقه بابیت بوده که فریدون آدمیت در مورد آنان گفته است که آنان در جریان شورشهای خود با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و اسیران جنگی رادست و پا می بردند و در آتش می سوزاندند. او بساط بها را از روز نخست مبتنی بر دستگاه میرغضبی و آدمکشی می داند (۲۶) و

عبدالحمید آیتی نیز بهائیان را دارای اخلاقی خشن و سخت دل و کینه جو و متظاهر به مهر و محبت معرفی می کند. (۲۷)

در این مورد می توان به حادثه تلخ قلعه طبرسی مازندران و حوادث خونبار «زنجان» توسط بابیان که با قتل و غارت و جنایات بیشمار همراه بود و بالأخره پس از خونریزی بسیار توسط حکومت سرکوب شد، اشاره کرد.

(۲۸)

به دنبال تبعید میرزا حسینعلی، برادر بزرگترش میرزایحیی صبح ازل هم با لباس مبدل خود را به عراق می رساند و کم کم اجتماعی از بابیان در خاک عراق ایجاد می گردد که مهم ترین هدفشان اذیت و آزار شیعیان بود. به طوری که شوقی افندی می نویسد:

«در عراق شیوه بابیان این بود که شب ها به دزدیدن لباس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه و شمع ها و صحایف و زیارتنامه ها و جام های آب سقاخانه ها پردازند.» (۲۹)

۲۲- ترور امیرکبیر را «بابی» ها طراحی کرده بودند. عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷،

مورخه پاییز ۱۳۸۲، ص ۳۸۰

۲۳- در فرقه های ضاله بایگري و بهائیگري، ناصرالدین شاه قاجار موقعیت و منزلت «شمرین ذی الجوشن» قاتل حضرت اباعبدالله الحسین (ع) را دارد و میرزاتقی خان امیرکبیر نیز شخصیتی همسان و هم شأن «ابن سعد» سپهسالار یزید بن معاویه در حادثه خونبار کربلا را داراست. نگارنده از یکی از بهائی زادگان متعصب شنیدم که سقوط سریع امیرکبیر از صدارت و سپس قتل فجیع او در حمام فین کاشان، را انتقام الهی و نتیجه رفتاری می دانست که با «حضرت نقطه اولی و پیروانش» [یکی از القاب سید محمد علی «باب»، حضرت «نقطه اولی» بوده است] مرتکب شد و تلاش برای از بین بردن ناصرالدین شاه در شمار واجبات این فرقه پوشالی محسوب می شده است. (مؤلف) این زن که خانم سلطانی نام داشت و در همسایگی خانه ما زندگی می کرد، هرروز دعا یا لوح مخصوصی را در لعن و نفرین ناصرالدین شاه می خواند. (البته باید به بهائیان حق داد که چنین تصویری نسبت به امیرکبیر داشته باشند چرا که تیزی و دقت امیرکبیر موجب حفاظت از اصول دین تحریف نشده و جلوگیری از رشد بهائیت - با وجود حمایت های پنهان و آشکار روسیه از آنان و همچنین نفوذ روسیه در دربار ایران - در دربار و در نتیجه ایران گردید).

۲۴- شوقی افندی، قرن بدیع، جلد یک، صص ۳۱۹-۳۱۸

۲۵- دکتر سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸.

۲۶- فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۷.

۲۷- عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۲.

۲۸- برخی از این درگیری ها و جنایات در کتاب بهائیان، نوشته سید محمد باقر نجفی، صص ۵۳۳-۶۱۳ ذکر شده است.

۲۹- شوقی افندی، قرن بدیع، جلد دوم، ص ۱۲۲.

سایه روشن های بهائیت ۸- تبعید «بهاء» به عکا وتولد فرقه بهائیت

یکشنبه ۱۵ آبان ۱۳۸۴

اومی افزایش به سبب کینه ای که بابیان از شیعیان داشتند، در ایام عاشورای حسینی در کربلا جشن و پایکوبی راه می انداختند که این سنت بی شرمانه از قره العین (۳۰) به یادگار مانده بود. رفتار دد منشانه و دور از انصاف بابی ها با مسلمین اندک اندک بالا می گیرد تا جایی که به زد و خورد می انجامد. انجام اینگونه اعمال وحشیانه ادعا نیست، حتی حسینعلی نوری بهائالله (رهبر اصلی و به اصطلاح پیامبر این فرقه) در این مورد می گوید:

«جميع ملوك اليوم این طایفه را اهل فساد می دانند، چه که فی الحقیقه در اوایل اعمالی از این طایفه ظاهر می شد [که فرائض ایمان مرتعد (۳۱) می شد]. در اموال ناس، من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دمأ را از اعمال حسنه می شمردند.» (۳۲)

بهاءالله پس از این همه فجایع در لوح خود آورده:

«این ظهور، ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده.» (۳۳) البته او از اول هم همواره سعی در حفظ جان خود و دوری از مهالك و معارك بابیه داشت، پس از اعلان دعوت نیز، طریقه مبارزه رویاروی را کنار گذاشته و پای از جنگ و ستیز فرا کشید (اما از ترور و ضربت مخفی زدن دریغ نکرد) چه در این طریقه و روش دین سازی، هم شخص دین ساز، از خطرات برکنار است و هم افراد مردم چون خود را با خطر مواجه نمی بینند بیشتر به دین وی وارد می شوند، تا در مذهبی که اساسش بر شورش و انقلاب برضد دولت و حکومت باشد.

میرزا حسینعلی به تجربه آموخته بود که در دین انقلابی باب نه مؤسس می ماند نه حروف حی، این بود که طریقه و تاکتیک را عوض کرد و «قتال و جدال و دفاع و جهاد» را که مایه خطر بود کنار گذاشت و به اصطلاح «علم و عرفان و نطق و بیان» جای سیف و سنان را گرفت. البته این طریقه با صرفه تر بود، زیرا در نطق و بیان کمتر خطر جان است. (۳۴)

سرانجام رفتار غیر انسانی بابی ها موجب می شود تا در سال ۲۸۰ قمری دولت عثمانی آنان را به استانبول تبعید نماید. در آغاز این سفر تبعید، میرزا حسینعلی داعیه خویش را آشکار می سازد و ادعای «من ینظره اللهی» می کند و می گوید «آنکس که منتظر او هستی، من هستم» و به این ترتیب ادعای مهدویت نمود و با این ادعا بین بابی ها ایجاد اختلاف می کند. تا جایی که میرزا یحیی صبح ازل - برادر بزرگ تر بهائالله - می گوید: «برادرم سودای ریاست دارد».

بحث و جدل بین بابیان بر سر جانشینی و ادعای مهدویت بهائالله مدت چند ماه به طول انجامید. در این زمان کاروان بابیان را از استانبول به سمت «ادرنه» (۳۵) حرکت دادند. در این شهر اختلاف آنان چهره علنی گرفت و کار آنان به درگیری و چند دستگی کشید. به این صورت که گروهی جانب برادر بزرگتر یعنی میرزا یحیی صبح ازل را گرفتند و او را پیشوای خود خواندند و «ازلی» نام گرفتند و گروهی دیگر ادعای میرزا حسینعلی بهائالله را پذیرفتند و «بهای» نامیده شدند و عده ای هم به دنبال

میرزا اسدالله دیانی رفتند و «دیانی» شهرت یافتند. عده ای هم دامن رؤسا و سرکردگان بایگري را رها کرده تنها کتاب «بیان» را محترم شمردند که به «بیانی ها» معروف گردیدند.

این درگيري ها و انشعابات آسیب های فراواني به فرقه ضاله بایگري وارد آورد. در این میانه «بهائالله» اعلام داشت که وصیت باب پیرامون جانشینی «میرزا یحیی صبح ازل» ساختگی است و او به دستياري میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را جعل کرده اند. بهائالله از همین زمان دست از ادعای مهدویت و «من یظهره اللهی» کشید و با صراحت اعلام داشت که از زمان زندانی شدن در تهران، یعنی در سال ۱۲۶۹ به مقام پیامبری رسیده است و وظیفه همگان است که به او ایمان بیاورند. این جدال و جدایی در شهر «ادرنه» موجب درگيري بین هواداران «بهائالله» و «صبح ازل» شد و سرانجام کارشان به زد و خورد و کشتار کشید و حتی ماجرا تا آنجا پیش رفت که «میرزا حسینعلی» (بهائالله)، با نهایت بی شرمی رسماً برادر خود «میرزا یحیی» (صبح ازل) را که سالها به عنوان جانشین باب او را مورد تکریم و احترام قرار می داد، حرامزاده خواند و مدعی شد که با همسر دوم «سیدعلی محمد باب» روابط نامشروع جنسی داشته است و به همین سبب به همسر باب لقب «ام الفواحش» داد. «میرزا یحیی» همچنین از جانب بهاء و بهائیان به القاب خر، گاونر، گوساله، مار، مگس، سوسک و... مفتخر گردید. در این میان، ازلیان هم بیکار ننشستند و علاوه بر گفتن مسائل زشت اخلاقی در مورد «بهاء» خطاب به او گفتند، جناب ایشان [بهائالله] را شاید که پیش از درمان ریشه دست! و باد فتق! خود به علاج دردهای بشریت بپردازند و کوس نبوت یا الوهیت زنند و... .

پس از اینکه کار درگيري و اختلاف بایان به کشت و کشتار رسید، زعمای کشور عثمانی تصمیم به جدایی آنان گرفتند و «میرزا یحیی صبح ازل» را به جزیره قبرس و «میرزا حسینعلی» بهائالله و هوادارانش را به «قلعه عکا» در خاک فلسطین تبعید کردند.

البته تبعید بهاء از ایران و دوری او از مردم و در نتیجه عدم دسترسی مردم به وی و افکار او، به نفع بهائیان و با رضایت سران بهائیت صورت می گرفت و عبدالبهاء در یکی از الواح به مزایای این امر اشاره می کند. و در این میان بهائیان تا آنجا که توانستند با شیوه مظلوم نمایی دلهای غافلان را به خود جلب کردند. میرزا حسینعلی «بهائالله» پس از رسیدن به عکا به صورت کامل و علنی دست از ادعای نایب باب بودن برداشت و رسماً خود را پیامبر نامید و فرقه «بهائیت» را بنیان گذاشت که فوراً از جانب دولت روسیه به رسمیت شناخته شد. دولت استعماری روسیه پس از به رسمیت شناختن فرقه ضاله بهائیت به عنوان يك دين، همه گونه امکانات در اختیار آنها گذاشت. این دولت در نخستین اقدام مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام «مشرق الاذکار» در شهر عشق آباد ایجاد کرد.

۳۰- طاهره قزوینی دختر حاج ملاصالح قزوینی برغانی، برادرزاده و عروس حاج ملا محمد تقی قزوینی معروف به «شهید ثالث» که با استفاده از استعداد و تیزهوشي خداداد و منحصر پدروعموي دیگرش - ملا محمد علی برغانی، از مریدان خاصه سید کاظم رشتی - که اخباری مسلک بودند به حلقه طلاب در آمده بود و سید کاظم او را در رسائل جوابیه خود قره العین نامیده بود. او کسی است که با بی حجایی و بی عفتی خود و سوء استفاده از آشنایی با علوم دینی عده بسیاری را به بایگري کشاند. تاریخ نویسان وجود او را عمده ترین عامل نشر عقاید بابیت در بین زنان می دانند. همچنین شهادت شهید

ثالث، عمو و پدر شوهر او به تحريك قره العين صورت گرفت (بهائيت در ايران، ص ۱۳۵-۱۳۲). زشتي و قبح اعمال قره العين به حدي است كه پيروان اين فرقه نيز به آن معترضند، از جمله خواهر ميرزا حسينعلي (بهأ) بعدها در مورد قره العين و تندروي هاي او در لوح عمه گفته است كه قره العين يك دفعه بي حكمتي كرد و هنوز از كله مردم نمي توانيم به در آوريم. (فتنه باب، ص ۱۷۵).

۳۱- يعني پشت ايمان از رفتار ايشان به لرزه درمي آيد.

۳۲- ميرزا حسينعلي نوري (بهأ)، مائده آسماني، جزوهفتم، ص ۱۳۰.

۳۳- ميرزا حسينعلي نوري (بهأ الله)، اقتدارات، چاپ سنگي، ۱۳۱۰ هـ ق، خط مشكين قلم، ص ۲۸.

۳۴- عبدالحسين نوايي، فتنه باب، صص ۲۱۳-۲۱۲.

۳۵- از شهرهاي تركيه.